

حاج ملا عباسعلی کیوان قزوینی

-۳-

با آنکه مرحوم کیوان در برخی از تألیفاتش نسبت کتاب «بیان السعاده» را بمؤلف اصلی آن یعنی مرحوم حاج ملاسلطانعلی داده و از حواشی خود که بر چند جای تفسیر مزبور نوشته و همچنین از زحماتی که هنگام چاپ آن متحمل گردیده یاد کرده است همذالك شفاهاً مانند بعض دیگر نسبت تألیف آن کتاب را باقا محمد بیدآبادی، رحمه الله علیه میداد و این نسبت عجیبه‌نماید زیرا هر چند بیدآبادی حکیم و عارف بوده اما تحقیق آنست که وی از صوفیه بشمار نمی‌رفته است چه؛ علماء و وثیق رجال مانند میرزا محمد اخباری در رجال کبیر و میرزا محمد باقر خوانساری در «روضات الجنات» و حاج شیخ عباس قمی در «فوائد الصویه» و دیگران که اولی معاصر بیدآبادی و دومی قریب العصر او بوده هیچک اورا صوفی نخوانده و همگی فقط بحکیم و عارف بودند ستوده‌اند بنابراین آنچه شروانی در کتاب «بستان السیاحه» ذیل عنوان «ذوقول» و در کتاب «ریاض السیاحه» ضمن کرسی‌نامه آن نوشته و او را از «ذهبیه» و مرید سید قطب‌الدین نیریزی معرفی کرده مورد اعتماد نمیشد و همچنین آنچه پیروان سلسله ذهبیه در این باب نوشته‌اند قابل قبول بنظر نمیرسد زیرا اعتبار این ادعاء درباره صوفی ذهبی بودن بیدآبادی باندازه اعتبار ادعاء آنها درباره صوفی ذهبی و مرید سید قطب‌الدین بودن شیخ احمد احسائی و سیدالفقهاء سیده‌هدی بحر العلوم میباشد که حتی نفس این نسبت

آدمی را دچار تعجب و حیرت میسازد چه ! این قبیل علماراعارف توان دانست
اما بهیچ روی صوفی نتوان شناخت.

با آنکه این بنده تاکنون تصنیف و تالیفی از آقا محمدبیدآبادی ندیده
است تاذوق و سلیقه‌اش را در تحریر مطالب علمی دریابد اما میداند که مشربش
دانند مشرب شاگردانش ملا محراب گیلانی و آخوند ملاعلی نوری بوده و
هیچگاه پیرامون تطححات صوفیه که در بیان السعاده دیده میشود نمیگردیده
است.

اوحکیمی متشرع و عارفی ایمانی و فقیهی زاهد بوده و شاید همانطور
که آخوند ملاعلی نوری (بنا بر اعتراف خودش) همیشه رساله عملیه میرزای
قمی رحمه الله علیه را در بغل داشته و باز هم میخواست است عمل با احتیاط کند
او نیز رساله عملیه استادش مجدد بهبهانی را برای تخطی نکردن یکسرمو از
آداب شرع همیشه در بغل میداشته است، با اینحال چگونگی کسی نمیتوانسته
مؤلف و مصنف تفسیر بیان السعاده باشد که آثار تأویل احکام شرع از آن
نمایانست .

اما تفسیر صفی - چون در شماره پیش نامی از آن بردیم اینجا مناسب
است حکایتی را از کیوان در باب آن نقل کنیم، وی میگفت: من وقتی بتصوف
گراییدم نخست بتهران آمدم و مرید صفی علیشاه شدم ، او در آن زمان بنظم
تفسیر خود اشتغال داشت ، عادتش این بود که نیمه شبها تاملوع صبح بنظم
تفسیر آیات مپرداخت پس از آن فریضه صبح را میگزارد سپس بخواب میرفت
بعداز یکی دوساعت بیدار میشد تجدید وضوء میکرد و نزد کسانی میآمد که
برای دیدارش حضور یافته بودند . در آنجا نسخه ایاتی را که شب گفته بود
بشخصی از ارادتمندانش که هر روز حضور مییافت میداد و آن ایاترا باسوتی
خوش ولجنتی دلکش میخواند صفی هم طی خواندن او بعضی ایاترا حاك و
اصلاح میکرد و گاه چند بیتی بر آنها میافزود .

در یکی از روزها شخص مذکور حضور نیافت صفی علیشاه جهت خواندن
ایاتی که آنشب گفته بود نظری باهل مجلس افکند چون کسی را نیافت که

آنها را درست و با آهنگ مرغوب بخواند روی بمن کرد و گفت : امروز زحمت خواندن اشعار بااست!

عرض کردم من آواز خوب ندارم فرمود لافل سواد خوب داری و آنها را درست میخوانی ! نسخه ایات را که تصادفاً یکی از جذبات تفسیر او بود گرفتم و شروع بخواندن کردم، چند بیتی که خواندم حالتی بمن دست داد که گریستم صفی و اهل مجلس نیز گریستند پس از چند دقیقه گریستن ناگهان صفی باچشمائی اشک آلود متوجه من شد و گفت : این سبیل فقر خود را بعد از این دیگر وزن

ایکه هر روزی بروی منبری بالاستی

باین خطاب اهل مجلس فهمیدند وی مرا بشیخی برگزیده است زیرا در طریقه نعمه اللهی داشتن شارب برای شیخ و قطب واجب و برای مرید مستحب میباشد و اگر چه این مطلب را در کتابی ننوشته اند اما در میان پیروان این سلسله معمول به است. (۱)

بالجمله ؛ همانطور که حاج نایب الصدر معصومه علی شاه شیرازی مؤلف کتاب « طرائق الحقائق » در زمان تألیف کتاب « بیان السعاده » در بیدخت گنابد حاضر و شاهد بوده است که حاج ملاسلطانعلی مشغول تألیف آنست حاج ملاعباسعلی هم در تهران حاضر و ناظر بوده است که صفی علیشاه چگونه تفسیر را بنظم میآورد (۲) در این صورت بسختی مخالفین نمیتوان وقتی نهاد (۱) داشتن شارب در بین فرق صوفیه از اهل سنت معول نیست و اختصاص باهل حق و بسیاری از فرق صوفیه شیعه دارد، گذاردن آن علاوه بر اینکه موجب اشمئز از طبع میگردد ظاهراً از نظر شرعی هم منهی عنه است.

(۲) مشهور آنست که صفی در مدت دو سال تفسیر خویش را « بنظم ساخته است و خود در آخر آن کتاب میگوید:

جز عنایات این نبود از ذوالجلال

که بنظم این نامه آمد در دو سال

و این دو تفسیر را از این دو تن ندانست.

درباره مرحوم کیوان علاقه‌مندان بمباحث درویشی و تصوف در دو طرف افراط و تفریط قرار گرفته‌اند در حالی که افراط در مدح و تفریط در ذم کار عاقل نیست و هر دو ناپسند است باید هر کس را همانگونه که هست شناخت و بهمان صفاتی که دارد معرفی کرد و شاعر حق مطلب را ادا کرده است که گفته:

فی زخرف القول تزیین لباطله والحق قدیعتریه سوء تبیین
تقول هذا مجاج النحل تمدحه وان ذممت ثقل قیثی الزنا بیر
مدحاً و ذمماً و ما جاوزت وصفهما حسن البیان یری الظلماء کالنور

او یکی از بزرگان عصر بشمار میرفت ، در تحصیل علوم اسلامی رنج فراوان کشیده بود، در ادبیات عرب ، فقه، اصول، تفسیر ، حکمت، عرفان و تصوف مهارت و در بعضی از آنها تخصص داشت، در مقامات معنوی هم بدرجه‌ای عالی از کمال و معرفت رسیده بود . از دین حقائق فهمیده بود که نه‌او می‌توانست آنها را با پرده یا بی پرده بگوید و نه آنکس که آنها را شنیده بود.

نکته‌ها دوش لبم گفت و شنید از لب یار

که نه هر گز بزبان رفت و نه در گوش آمد

سیل را نره از آنست که از بحر جداست

آنکه با بحر در آمیخته خاموش آمد (۱)

دارای ذهنی ثابت و فکری عمیق بود ، ادراکش از سطح ادراکات مردم زمان بالاتر قرار داشت چنانکه با اطمینان خاطر میتوان او را حکیم و عارف نامید اما با اینهمه مانند تمام فرزندان آدم در معرض صفات و حالات خوب و بد واقع میگردید و مثل هر دانشمند دیگر اجتهاداتش گاه سواب و گاه خطا بود از اینرو نباید در حق او بطرف افراط یا تفریط روییم و همین اعتدال راهم باید در حق کسانی که آن مرحوم بمخالفت آنان کمر بسته بود رعایت کنیم.

عقائد و افکار کیوان نیاز بانتقاد دارد و چون این کار وقت و فرصت کافی و مناسب می‌خواهد ما عجزاً وارد قال و قیل آن نمیشویم اما برای اطلاع آن عده از خوانندگان عزیز مجله که از سخلاتش بیخبر هستند بنحو اختصار او را معرفی میکنیم، خوشبختانه نقطه تاریک در تاریخ زندگانی او کمتر وجود دارد چه در اکثر تألیفات خود بشرح حال خویش پرداخته است بنابراین

(۱) این دو بیت از غزلی است سروده معین‌الدین چشتی متوفی بسال

آنچه در ترجمه اش مینویسیم بیشتر مستند بکتاب خود اوست:

نامش «عباسعلی» و نام خانوادگیش «کیوان» بود ولی اغلب خود نام خویش را تنها «عباس» مینوشت و اگر میخواست سریعاً نام خود را ننویسد بذکر حرف اول و حرف آخر اسمش اقتضار میکرد (ع . س) امضاء مینمود. پدرش ملا اسماعیل بن علی بن معصوم از مردم شهر قزوین و مادرش خدیجه دختر حاج اشور از اهالی قریه کوچک شاسبان (واقع در هیجده کیلومتری شمال غربی قزوین) بوده ، پدرش در محله « شیخ آباد » قزوین سکونت داشته و امام جماعت بوده است .

کیوان یکجا اورا بعنوان عالم عابد و فقیه کامل توصیف کرده و تا این حد مضایقه نیست اما آنجا که اورا افقه فقهاء بلده قزوین خوانده ظاهرآ مبتنی برعلاقه و مهر فرزندی و پدریست زیرا با وجود فقهائی در قزوین همچون ملا آقای خوینی و آقا سید موسی قویمدانی و آقا شیخ صادق از سلسله برغانها که معاصرش بوده اند دشوار است بپذیریم که او افقه فقهاء قزوین بوده است . وفات ملا اسماعیل در سال ۱۳۲۷ هجری قمری اتفاق افتاده و جز کیوان دو فرزند دیگر داشته که دختر بوده اند یکی ده سال بزرگتر از کیوان و دیگری دوسال کوچکتر از او .

کیوان در عصر روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه ذیحجه سال یکهزار و دو بیست و هفتاد و هفت (۱۲۷۷) در محله شیخ آباد قزوین قدم بعرضه گیتی نهاده و چون بسن رشد و تمیز رسیده بتحصیل پرداخته و پس از کسب مقدمات علوم در همان شهر نزد اساتید فن صرف ، نحو ، منطق و فقه را آموخته است .

درسال هزار و سیصد (۱۳۰۰ ق) جهت فرا گرفتن فلسفه و علوم ریاضی به تهران می آید و ضمن تحصیل این علوم نزد دانشمندان عصر بمنبر میرود ، مجالس و غلطش در این شهر اشتهاری مییابد و بواعظ قزوینی مشهور میگردد . در سال هزار و سیصد و شش (۱۳۰۶ ه . ق) بمنظور تکمیل علوم عالیة اسلامی مخصوصاً فقه و اصول به بین النهرین (عراق عرب) میرود و چون در آن زمان بسبب اقامت مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی مرجع شیعه در ساها آن شهر دارالعلم شده بود لهادر سامرا توقف میکنند و در حوزه درس آن مجتهد عظیم الشان حضور مییابد .

(قسمت آخر این مقاله را در شماره بعد مطالعه فرمایید .)